پاسخ یک کارگر جنسی به یک فمینیست

در اواخر سال ۲۰۱۱، یک فمینیستِ رادیکالِ طرفدار الغای کارِ جنسی به نام مِگهَن مورفی (Meghan Murphy) در وب سایتِ rabble.ca و وبلاگ شخصیِ خویش در کانادا مقالاتی در دفاع از مطالبهٔ الغای کارِ جنسی نوشت. فمینیسم رادیکال جریانی در درون فمینیسم است که ستم جنسی بر زنان را صرفاً در مردسالاری و ستم مردانه خلاصه می کند. فمینیست های رادیکال از زاویه مخالفتِ صرف با مردسالاری – و نه ستم جامعهٔ طبقاتی و مشخصاً ستم سرمایه – از الغای کار جنسی(abolitionism) طرفداری می کنند.مقالات مورفی با اعتراض گستردهٔ بسیاری از کارگران جنسی(sex workers) رو به رو شد، اعتراضی که به صورت اظهارنظر در ذیل مقالات او بیان شد. وب سایت فوق، علاوه بر این اظهارنظرها، در ۳ فوریه ۲۰۱۲ نوشتهٔ یک کارگر جنسی به نام سارا ام. (Sarah M.) را منتشر کرد که در رد دیدگاه فمینیستِ نامبرده نوشته شده بود. برای آگاهیِ کارگران ایران از نظرات سارا ام. و نقد او بر دیدگاه فمینیست های رادیکالِ طرفدار الغای کارِجنسی و برای اظهار نظر و دامن زدن به بحث درباره دیدگاه های این کارگر جنسی، نوشتهٔ او را در اینجا به فارسی ترجمه می کنیم. لازم به ذکر است که سارا ام. دانشجوی فوق لیسانس هنر در دانشگاه آتاباسکای کانادا و مدافع حقوق کارگران جنسی است و مقالاتی در این زمینه منتشر کرده است.

کمیتهٔ هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

اردیبهشت ۱۳۹۱

سارا ام.

به کسی که می خواهد طرفدار الغای کارِ جنسی باشد : «آیا من زن نیستم»؟

مِگهَن مورفی، در نوشته هایش در ماه های اوت، اکتبر و دسامبر ۲۰۱۱، می پرسد چرا کارگران جنسی و متحدانِ آن ها نمی خواهند در «گفتمان راستین» او و دیگر طرفداران الغای کارِ جنسی شرکت کنند. این پرسش پاسخی دارد که ممکن است مورفی را به تعجب وادارد.

بگذارید از تعریف کلمهٔ «گفتمان» (دیسکورس) شروع کنم. به نظر می رسد که منظور مورفی از این کلمه، گفت و گوی سازنده است. اما در حالی که کارگران جنسی و متحدان آن ها در اظهارنظرهای خود در وب سایتِ rabble.ca و وبلاگ مورفی به تفصیل به دیدگاه او واکنش نشان دادند، نحوهٔ برخورد او با این اظهارنظرها وکاربرد اصطلاحاتی چون «لابی کارگران جنسی» ثبت این جدل را به عنوان یک «گفتمان راستین» منتفی می کند. من نمی خواهم در گفتمان مورفی شرکت کنم، زیرا دیدگاه محدود او دربارهٔ کارِ جنسی نه واقعیت زندگی من به عنوان کارگر جنسی را منعکس می کند و نه آزادی مورد دفاع من را. من نمی توانم در گفتمان مورفی شرکت کنم، زیرا قادر نیستم در درون این گفتمان حرف بزنم. اگر [آن گونه که مورفی می گوید] موضوع این گفتمان «جدل» فمینیست ها با «لابی کارگران جنسی» است، جایگاهی که من بتوانم از آنجا به روشنی به سود دیدگاه خود استدلال کنم در کجای این جدل قراردارد؟

فمینیست ها در مقابل کارگران جنسی: چگونه نئولیبرالیسم نمرهٔ قبولی می گیرد

در واقعیتِ زندگیِ من جدلی که مورفی از آن سخن می گوید وجود ندارد. چیزی به نام «لابی کارگران جنسی» وجود خارجی ندارد. طبق تعریف، لابیگران با دولت لابی می کنند. حال آن که دولت اساساً به حرف کارگران جنسی – حتی یک ذره از آن – گوش نمی دهد. و چون تقریباً غیرممکن است که دولت به تأمین مالی یا هرگونه حمایت مادی دیگر از سازمان های فمینیستی دست بزند، نمی توانم بفهمم که چرا مورفی فکر می کند کارگران جنسی یا سازمان های مدافع کارِ جنسی قدرت جمعیِ بیشتری [برای لابی و اِعمال

فشار] از دیگر گروه های فمینیستِ دور از مرکز دارند؟ وانگهی، از آنجا که در جامعه ای که زنانِ متخلف در آن سرکوب می شوند ما زنانِ کارگرِ جنسی مجرم تلقی می شویم، و از آنجا که کارگران جنسی اساساً جمعیت بزرگی نیستند، ما اصلاً قدرتی نداریم [که بتوانیم با اتکا به آن لابی کنیم]. آنچه ما داریم مهارت در ایجاد ارتباط، مهارت در بازاریابی، انعطاف پذیری و اطلاعات مفید است. مورفی مزیت های بادآوردهٔ لابیگرانِ نخبه را نمی بیند؛ اما مهارت های کارگران جنسی را می بیند، مهارت هایی که ما آن ها را با زحمت بسیار و تحمل ننگ و بدنامی و خشونت سیستماتیک به دست آورده ایم و به کار می بندیم.

قاعدتاً جدل مورد نظر مورفی باید جدل بین فمینیست ها و یک نیروی مردسالارِ بیرون از دایرهٔ فمینیسم باشد. حال آن که این جدل، جدل بین فمینیست هاست. این جدل، آن گونه که مورفی ادعا می کند، موضوع جدیدی نیست که به این دلیل به وجود آمده باشد که «جنبش نیرومندی دارد شکل می گیرد». برعکس، شکافی است که همیشه در فمینیسم وجود داشته است، شکاف بین آنان که جایگاه اساسیِ ستم [بر زنان] را جنسیت می دانند و آنان که در زندگی روزمره شان ستم های چندگانه و متقاطع را تجربه می کنند (به شیوه هایی که نمی توان آن ها را به مبارزات «تمام زنان» فروکاست).

اگر کسی بداند که کارِ جنسی تنها راه حل من برای مشکل فقر است و در همان حال به من بگوید که به دلایل فمینیستی طرفدار الغای کارِ جنسی است، من نمی توانم فمینیسم او را جدی بگیرم. زیرا این فمینیسم واقعیت زندگی من را جدی نمی گیرد. گفتنِ این که «باید راه بهتری برای زندگی وجود داشته باشد» مشکل من را حل نمی کند. من نباید در فقر زندگی کنم؛ نه پس از انقلاب، بلکه همین الان. اگر کسی احساس من را دربارهٔ بی اعتنایی برخی از فمینیست ها به تجربه ام از ستم چندگانه بداند و در همان حال روایتی از فمینیسم را به من ارائه دهد که با روش های مستعمره ساز یا دگرجنس هراس مبارزه نمی کند، من چنین فمینیسمی را نیز چندان جدی نخواهم گرفت.

در یک کلام : فمینیسم یک جنبش نیرومند، موفق یا تأثیرگذار نیست. اگر، آن گونه که مورفی در ماه های اوت و اکتبر ۲۰۱۱ نوشت، دشمن ما نئولیبرالیسم است، باید گفت که فمینیست ها بازی را سخت به او باخته اند. از سازمان «وضعیت زنان در کانادا»، از کسانی که «ادارهٔ خدمات اجتماعی آنتاریو» جیرهٔ غذایی شان را قطع کرده است، از مدافعان استراتژی ایجاد مسکن ملی یا از بومیانی که برای مسکن محلی می جنگند، بپرسید. یا از کتابداران، از آموزگاران، از «اتحادیهٔ کارگران خدمات عمومی کانادا»، از «اتحادیهٔ کارگران خدمات عمومی آنتاریو»، از کارکنان «هواپیمایی کانادا»، از کارگران «پست کانادا» - و از همه بهتر از استیفن هارپر - دربارهٔ «ریاضت کشی» بپرسید. ما داریم بازی را به نئولیبرالیسم می بازیم، نه به این دلیل که «لابی کارگران جنسی» مانع از آن است که فمینیست ها بساط پدرسالاری را برچینند، بلکه به این دلیل که برخی از فمینیست ها هنوز [بین مردان و زنان کارگر] تفرقه می اندازند؛ و این در حالی است که نیروهایی که سیاست های نئولیبرالی، مردسالاری، نژادپرستی و مستعمره سازی را اجرا می کنند از چشم ها پنهان می شوند و نمرهٔ قبولی می گیرند (برای مثال، گروه ضدتن فروشیِ «زنان واقعی کانادا»، که در واقع لابیگرانی ضدفمینیست اند). اگر فمینیست های «واقعی»، ما مدافعان کارِ جنسی را به عنوان **فمینیست** به رسمیت می شناختند، حتی اگر در مورد جرم زدایی از این کار هم اختلاف می داشتیم، بازهم می توانستیم جنبش نیرومندتری باشیم.

من، در راستای برپایی یک مقاومت فمینیستیِ نیرومند در مقابل جهانی سازی، تصمیم مورفی دربارهٔ تمرکز بر انتزاعیات نئولیبرالی – برخوردهای مربوط به فردگرایی و رقابت – به جای مبارزه با عملکردهای نئولیبرال سازی را به چالش می کشم، عملکردهایی چون از بین بردنِ شبکه های ایمنی و تأمین اجتماعی و نظارت دولتی، و خط مشی دولت های محافظه کار مبنی بر انتقام گیری از مردم فقیر(تمیز بین انتزاعیات نئولیبرالی و عملکردهای نئولیبرال سازی را از گفتار پژوهشی دکتر جوشوا اِونس از دانشگاه آتاباسکا به تاریخ ۱۶ دسامبر ۲۰۱۱ گرفته ام).

سیاست انتقام گیری از مردم فقیر، به گفتهٔ نیل اسمیت، «سیاست فرهنگیِ زشتِ جهانی سازیِ نئولیبرالی» است، آمیزه ای از انتقام و واکنش برضد فقرا (کسانی مانند کارگران جنسی) به خاطر آسیب های ناشی از نئولیبرال سازی. محور این سیاست عبارت است از معادل گرفتنِ **مردم فقیر** – نشانهٔ قابل مشاهدهٔ فقرِ ناشی از سیاست نئولیبرالی – با **خودِ فقر**. افزون بر این، این سیاست می خواهد فقرا را از عرصهٔ گیتی حذف کند (برای مثال، از طریق برپایی کارزارهای محلی با حمایت شهرداری ها برضد تن فروشان خیابانی، تشدید

اعمال پلیسی علیه جوانان رنگین پوست و هم جنس گرا، یا تلاش برای «پاک سازی» خانه های افراد کم درآمد و کسانی که در آن ها زندگی می کنند).

من فکر می کنم فمینیسم مورفی است، نه من، که از سیاست زشت نئولیبرالیسم تقلید می کند. او، با معادل گرفتنِ کارگران جنسی با آسیب های ناشی از مردسالاریِ سرمایه دارانهٔ سفیدپوستان (و اصرار بر حذف نشانه ها به جای حذف آسیب ها)، هیچ کاری برای از میان برداشتنِ آثار نئولیبرال سازی بر زندگی روزمرهٔ کارگران جنسی نمی کند. خشونتِ این نوع فمینیسم چیزی است بین خشونت «ظریف» سیاست گذاران و خشونت عریان مأموران پلیس و لاشخورهای دیگر، اما به هرحال کارکردِ همان سیاست زشت نئولیبرالی است.

درضمن، این فمینیسم کارگران جنسی را به حال خود رها می کند تا خود به فکر حفاظت از خویش باشند، حفاظت در مقابل بی مسکنی، فقر، خشونت پلیس، دوربین های امنیتی در مکان های عمومی، قطع برنامه های آسیب زدایی و دیگر مراقبت های بهداشتی، قطع آموزش، قطع کمک های رفاهی و ازکارافتادگی، قطع خدمات اجتماعی یی که زندگی بسیاری از ما به آن وابسته است و، آری، حفاظت در مقابل خشونت جسمی و جنسیِ دیرپا و عریان؛ همه بدون حمایت مادی از سوی فمینیست ها؛ دست شما درد نکند.

کارِ جنسی در حاکمیت نئولیبرال سازی

بگذارید نگاهی به وضعیت کاریِ زنان کارگر جنسی بیندازم که ، مانند من، واقعاً می خواهند صنعت سکس را «ترک کنند». البته همهٔ کارگران جنسی نمی خواهند این کار را «ترک کنند» - من حتی نمی توانم به نمایندگی از آنان که می خواهند این کار را بکنند، حرف بزنم (در واقع، اگر قرار است خوانندگان چیزی از این نوشته یاد بگیرند بگذارید این باشد که **کارگران جنسی هیچ نماینده ای ندارند**). با این همه، من می توانم نکاتی چند را به حرف های دیگران بیفزایم.

نخست آن که «ترک» کارِ جنسی مستلزم داشتنِ یک منبع درآمد دیگر است. آری، اگر همهٔ مشتریانِ مرا به زندان بیندازند من هم دیگر تن فروشی نخواهم کرد، اما درعین حال قادر به زنده ماندن هم نخواهم بود. حتی اگر این نکته را کنار بگذاریم که این استراتژی **بنده نوازانه و بی تأثیر** است، «مدل سوئدیِ» آن مناسب کانادا نیست زیرا ما فاقد نظام اجتماعی لازم برای جبران قطع کامل درآمد همهٔ زنان و مردان کارگر جنسی هستیم. صِرف این نکته دلیلی برضد مدل سوئدی نیست – کانادا **باید** نظام اجتماعیِ بهتری داشته باشد – بلکه فقط بیان واقعیت است. اجرای هرگونه استراتژی برای مجبور کردن زنان به توقف کارِ جنسی پیش از تکمیل حمایت عملی از آنان تن فروشان را به تحمل پیامدهای محرومیت از درآمد قانونی دچار می کند. درست مثل وضعیتی که ما هم اکنون بدان دچاریم. این وضعیت امکان بیشتری در اختیار ما نمی گذارد و به هیچ کس کمک نمی کند که کارِ جنسی را «ترک کند».

ثانیاً، دولت کانادا رُک و پوست کنده گفته است که هیچ علاقه ای به حفاظت کارگران جنسی از خشونت جسمی، جنسی یا ساختاری ندارد. بنا به استدلال دادستان کل کانادا، کسی که خربزه می خورد پای لرزش هم می نشیند. دولت ما، به رغم قانون کارِ موجود و به رغم این واقعیت که قانون، تجاوز جنسی – و نه تن فروشی – را منع کرده است، با خیال راحت چنین استدلال می کند. حتی اگر احتمال می رفت که فمینیست های طرفدار الغای کارِ جنسی بتوانند دولت را قانع کنند که فقط مشتریان کارِ جنسی را تحت پیگرد قانونی قرار دهد، و حتی اگر امکان منبع درآمد دیگری برای کارگران جنسی به وجود می آمد، بازهم کارگران جنسی حق داشتند به این کارها شک کنند. هنگامی که فمینیست ها برای تصویب قوانین ضدهرزگی لابی کردند تا از پورنوگرافیِ «اهانت آمیز» ممانعت به عمل آید، دولت این قوانین را برای سانسور رسانه های همجنس گرا، به ویژه زنان همجنس گرا، به کار گرفت. چه دلیلی وجود دارد تا باور کنیم که دولت **هرگونه** قانون دربارهٔ منع تن فروشی را **جز** برای به حاشیه راندنِ بیش از پیشِ کارگران جنسی به کار نخواهد گرفت؟

ثالثاً، آنان که کارِ جنسی را توهین به انسان می دانند، طوری که گویی دارند چیز جدیدی را بیان می کنند، این واقعیت را انکار می کنند که **هر** شغلی، از جمله شغل مورفی و هر نوع شغل دیگری که مشتریان من ممکن است داشته باشند، توهین به انسان است. توهین آمیزبودنِ همهٔ کارهای دیگر نیز کارِ جنسی را خود به خود مجاز نمی کند. فقط آن را غیراستثنایی می کند. «شغل ها» همه توهین آمیزند، زیرا سرمایه داری توهین آمیز است، زیرا کارِ مزدی توهین آمیز است. ما چه با کارِجنسیِ زنان موافق باشیم چه مخالف، زنانِ

بسیاری کارگر جنسی هستند و بسیاری از شرایط کاری آن ها نامطلوب است (کارگران جنسیِ مرد نیز، علاوه بر جلوه های پیچیدهٔ همجنس هراسی، نژادپرستی و تبعیض طبقاتی، ننگ فاحشگی را تجربه می کنند، اما پرسش مورفی به کارگران جنسیِ زن مربوط می شود و، مطابق معمول، من برای این پرسش پاسخی مفصل اما مجالی اندک دارم). ما کارگران جنسی **نمی خواهیم** تن فروشی را «به شغلی مثل شغل های دیگر» تبدیل کنیم. تن فروشی هم اکنون شغل ماست. تا زمانی که تنها گزینه های ما برای زندگی عبارت اند از رفاه و کار با حداقل دستمزد – گزینه هایی که نه مداوم اند و نه پایدار – ما به کارِ جنسی ادامه خواهیم داد، و بسته به عوامل دیگری که چگونگی کارِ جنسیِ ما را تعیین می کنند این کار ممکن است قانونی یا غیرقانونی، علنی یا مخفی، و ایمن یا خطرناک باشد. زیرا **کار** برای به دست آوردن **پول** است.

سرانجام، کسانی می توانند صنعت سکس را ترک کنند که بسیاری از نیازهای اساسی شان برآورده شده باشد : مسکن، درآمد، سلامت جسمانی، دسترسی به آموزش. من به سازمان های بسیاری برخورده ام که در زمینه های مبارزه با فقر، تأمین مسکن، حقوق زنان، تبعیض جنسیِ مثبت، الغای کارِ جنسی، کمک های دولتی و دیگر زمینه های «یاری رسانی» فعالیت می کنند، سازمان هایی چنان پرتعداد که نمی توانم آن ها را بشمارم. و اگرچه برخی از آن ها بیش از دیگران از من حمایت کرده اند، اما باید بگویم که تنها نهادی که فرصت اندکی برای من فراهم کرده تا صنعت سکس را ترک کنم دانشگاه ام بوده است. و خودتان حدس بزنید که من این کمک را چگونه دارم بازپرداخت می کنم! تازه من بسیار خوش شانس بودم، چراکه به کسانی برخوردم که می خواستند من را مورد حمایت مالیِ محدود برای حضور در دانشگاه و نیز حمایت عاطفی لازم برای تحمل محیط هایی قراردهند که در آن ها تبعیضِ جنسیِ منفی و تهدید فمینیسم رادیکال (واژهٔ «تهدید» را برای کم اهمیت کردن این فمینیسم به کار نمی برم) به اموری عادی تبدیل شده اند. کارگران جنسی به حمایت مداوم و منابع پایدارِ درآمد نیاز دارند. ما همچنین نیاز داریم که شما واقعیت های زندگی ما را درک کنید : امورعادیِ زندگی که با روایت های خونین یا هیجان انگیز خشونت و سکس سر و کار ندارند. به سخن دیگر، روایت غیراستثنایی و کاملاً معمولیِ کارگرانِ تحت ستم در سرمایه داری نئولیبرالی؛ داستان آشنایِ زنان و همجنس گرایان در نظام مردسالاری؛ و قصهٔ دیرین تبعیض نژادیِ خارج از اندازه در حاکمیت نژادپرستی و استعمار.

خواست الغای کارِ جنسی، در شکل کنونی اش، صرفاً خواست اِعمال کنترل مستقیم و اجباریِ دولت بر بدن ها و انتخاب های زنان است. این خواست، اگرچه تحت نام امحای کنترلِ عمدتاً نمادین زنان توسط مردان مطالبه می شود (و بسیاری از کارگران جنسی با این تفسیر نمادین از روابط آن ها با مشتریان شان مبارزه می کنند) خود طلب شکلی از خشونت است. اما، راستش را بخواهید، برای من مهم نیست که شما کار درست را به دلایل درست انجام می دهید یا به دلایل نادرست. مهم این است که شما آنچه را که واقعاً مورد نیاز کارگران جنسی است مطالبه کنید : دسترسی مستقیم به مسکن، درآمد ناشی از اشتغال، محل کارِ ایمن و آموزش. این منابع را **مستقیماً** در اختیار **کارگران جنسی** قراردهید و بگذارید آنان از آن ها برای خودشان استفاده کنند. ما وقتی می توانیم ایدئولوژی های فمینیستی خود را موفق بدانیم که تمام فمینیست ها اعتبار خود را از طریق بررسی مشکلات کارگران جنسی در دنیای واقعی به دست آورده باشند، مشکلاتی که کارگران جنسی، به طور فردی و جمعی، هر روز با آن ها سر و کار دارند.

قواعد شرکت در گفت و گو

اگرچه رویکرد «دفاع از کارگران جنسی توسط کارگران جنسی» را در موارد دیگر می فهمم و از آن حمایت می کنم، اما با برخی از همکاران کارگر جنسی ام در مورد این که چه کسی حق سخن گفتن از کارِ جنسی را دارد موافق نیستم. در واقع، با مورفی موافقم که افراد غیرکارگر جنسی **مسئولیت** دارند که دربارهٔ کارِ جنسی صحبت کنند. اختلاف من با او بر سر این است که من می گویم افراد غیرکارگر جنسی باید در مورد آنچه می گویند در مقابل کارگران جنسی پاسخگو باشند. جدی گرفتنِ اظهارنظرها و علایق کارگران جنسی و به همین دلیل روزآمد کردن برخوردها و مدعاهای آنان کمترین کاری است که افراد غیرکارگر جنسی می توانند بکنند. این مسئولیت شامل تریبون هایی نیز می شود که مطالبی در دفاع از کارِ جنسی منتشر می کنند. برای مثال، اگر سایت rabble.ca می خواهد نوشته های یک فرد غیرکارگر جنسی را دربارهٔ کارِ جنسی منتشر کند، انتظار منِ کارگر جنسی این است که نویسنده اطلاعات

بسیار سودمندی در بارهٔ من داشته باشد، و انتظار دارم که آموزش و مهارت های او به عنوان نویسنده او را برای نوشتن مطلب دربارهٔ کاری جنسی به نامزد بمراتب بهتری از کارگران جنسیِ دعوت شده برای نوشتن آن مطلب تبدیل کرده باشد. وقتی به جای کارگران جنسیِ واقعی از طرفداران الغای کارِ جنسی که هیچ گونه تجربهٔ کارِ جنسی ندارند خواسته می شود که دربارهٔ کارِ جنسی حرف بزنند، فکر می کنم معقول باشد اگر بپرسم که آیا اینان واقعاً بهترین افراد برای سخن گفتن دربارهٔ این موضوع هستند؟ طرح این پرسش به معنی ساکت کردن افراد غیرکارگر جنسی نیست، اما به معنی تذکردادن به سایت rabble در مورد تریبون دادن به آنان هست.

روده درازی های فمینیست های رادیکال برضد مدافعان کارِ جنسی چیز جدیدی نیست. شیلا جفریز مدت هاست که بر عدم مشروعیتِ سخن گفتن کارگران جنسی از واقعیت های زندگی خودشان تأکید می کند. در سال ۱۹۹۶، ملیسا فارلیِ «کارشناس» این برخورد بیش از حد ستمگرانه را شرح و بسط داد، و هم اکنون آن را در وب سایت خود به نام «پژوهش و آموزش دربارهٔ تن فروشی» ادامه می دهد. او کارگران جنسی را، که به نظر او در کودکی مورد تجاوز جنسی قرار گرفته اند، مسخره می کند و می گوید آن ها برای پول جمع کردن از طریق آوازه و شهرت تن فروشی می کنند. مورفی نیز مطلب خود را از همین این دیدگاه نوشته است.

زمان آن رسیده است که فمینیست ها توضیح دهند که چرا این قدر از سخن گفتن کارگران جنسی احساس خطر می کنند. مورفی می گوید ما باید «از پژوهش [دربارهٔ کارِ جنسی] شروع کنیم»، اما دهه هاست که این پژوهش شروع شده است. اگر طرفداران الغای کارِ جنسی ترجیح می دهند که هر چیزی را که باب طبع آنان نیست نادیده بگیرند، در این مورد از دست مدافعان کارِ جنسی کار چندانی ساخته نیست.

به نظر من، برای فمینیست رادیکالی که معتقد است ستم معمولی و روزمره ای که زنان با آن دست به گریبان اند ارزش صرف وقت ندارد، [سخن گفتن از] تن فروشی می تواند سودمند باشد. برخی از زنان – مشخصاً زنان سفیدپوست، توانا و ثروتمند – بسیار بعید است که خشونت عریان را همچون جزئی معمولی از واقعیت زندگی شان احساس کنند. برخی از فمینیست ها خودشان را به درد ورنج تن فروشان، به تصاویر تحریک کننده و نامتعارف از بردگی جنسی و لفاظی فضل فروشانه برضد تجارت انسان، می چسبانند تا برای آرمان شان بازار بهتری پیدا کنند. البته هیچ یک از آنان بردگی جنسی را تأیید نمی کند، و درعین حال برای هیچ یک از آنان هم مهم نیست که چنین ساده سازیِ بیش از اندازه ای [یعنی تقلیل کارِ جنسی به طور کلی به تجارت سکس] در واقع به زیان کارگرانی است که در مبارزه شان برای شرایط کاریِ بهتر از حمایتی برخوردار نیستند. این «فمینیسم علیل» سخنان کارگران جنسی ای را که تجربیات خوبی دارند باور نمی کند، اما به خشونتی که برخی از تن فروشان تحمل می کنند شکلی انتزاعی می دهد. و این خشونت را، که دیگر در تجربهٔ زنده ریشه ندارد، به نماد نامحسوس ستم بر تمام زنان تبدیل می کند.

لفاظی فضل فروشانهٔ فمینیست ها برضد تن فروشی اصول ارتقای آگاهی را، که فضایی را می طلبد که زنان در آن تجربیات خود را توصیف و تعریف کنند، نقض می کند. این لفاظی واقعیت های بمراتب کمتر هیجان انگیزِ ستم جنسیتی و زن ستیزانه ای را که کل زندگی بسیاری از زنان را تشکیل می دهد، از چشم پنهان می کند. و به فمینیست ها اجازه می دهد دربارهٔ تن فروشی و پایان مردسالاری صحبت کنند بی آن که به تأثیر سخنان و عقایدشان بر واقعیت های زندگی کارگران جنسی توجه کنند. برخی فمینیست ها می خواهند مردان همهٔ زنان را به عنوان فاحشه نگاه نکنند. حال آن که مدافعان کارِ جنسی می خواهند هیچ کس فاحشه را جز به عنوان زن، جز به عنوان انسان، نگاه نکند. این ها دو نگاه مختلف هستند، و تا زمانی که فمینیست های رادیکال به ما به عنوان چیزی غیر از انسان کامل نگاه می کنند آن ها هیچ کمکی به تن فروشان نمی کنند.

تجربیات کارِ جنسی من عبارت است از خشونت جنسیِ لاشخورانی که اَدای مشتریان را درمی آورند، یک عمر فقر، خشونت مردانه، و بیرحمی و نفرت اعضای جامعه ای که در آن زندگی می کنم، که اغلب کسانی هستند که دسترسی من به مسکن، آموزش یا درآمد در یدِ قدرت آنان است. بسیاری از کارگران جنسی تجربیات خوبی دارند و کارشان را دوست دارند، اما من کاملاً از کارِ جنسی متنفرم و قطعاً بر این باور نیستم که مصرف کنندگان و رئیسان «حق» استفاده از کارِ جنسی را دارند. من از جرم زدایی از کارِ جنسی به این دلیل حمایت می کنم که می دانم با چه خطراتی رو به رو هستم و به چه چیزهایی برای زندگی سالم نیاز دارم. من پیش از آن که این پاسخ را بنویسم با دیگر کارگران جنسی در مورد مقالات مورفی بحث کردم، و یکی از کارگران حقانیتِ برابر واکنش های عاطفی ما

را نسبت به فمینیست های «واقعی» یادآوری کرد، فمینیست هایی که فکر می کنند ما از کارِ جنسی خیلی خوشمان می آید. ما در بحث و جدل دربارهٔ حقوق کارگران جنسی در جایگاه یکسانی نیستیم – ما هرگز قادر نخواهیم بود به زبان عقل گرایانهٔ فمینیست های رادیکال با آنان صحبت کنیم – زیرا این «بحث و جدل ها» برای ما یکسره دردناک و توهین آمیزند. فمینیست ها خود قرن هاست که همین نقد ما را در مورد نهادهای مردسالار مطرح می کنند.

مورفی از فمینیست های دیگری نقل قول می آورد که نیاز کارگران جنسی به درآمد را واکنش آسیب شناختی آنان به تجاوز جنسی در دوران کودکی می دانند، و اصرار دارد که هر که با او مخالف است باید بدرفتاری و آزار بیشتری - در واقع، فاصلهٔ کمتری میان کار و تقلا برای «زنده ماندن» - را تجربه کند تا به صحت نظر او پی ببرد. این سخنان توهین است به کارگران جنسی ای که مورد تجاوز قرار گرفته اند، به کارگران جنسی ای که هرگز مورد تجاوز قرار نگرفته اند، و به **هرکسی** که خشونت جنسی را تجربه کرده است. واکنش فمینیستی به تجاوز جنسی قربانیان این تجاوز را همچون کالای خسارت دیده توصیف نمی کند، از شیوه های مقاومت ما در مقابل آن کاریکاتور نمی سازد، یا شأن تعریف از تجربیات خودمان دربارهٔ تجاوز جنسی را از ما دریغ نمی دارد. وقتی مورفی من و همکارانم را به این دلیل که دربارهٔ حقوق اساسی و سلامت خود به عنوان کارگر و انسان سخن می گوییم «لابیگر» می نامد – وقتی می گوید تنها دلیلی که من فکر می کنم بدون نظر او می توانم زندگی کنم این است که نظر او را نخوانده ام – سخنی توهین آمیز، تحقیرآمیز و بیرحمانه به زبان می آورد.

برعکس، من به این **دلیل** نمی خواهم نظرات طرفداران الغای کارِ جنسی را دربارهٔ تن فروشی بشنوم که آثار آنان را خوانده ام.